

مطلبش را گفتیم عبارت را سریع بخوانم ان شاء الله بقیه‌اش برای فردا. فردا که درس نیست، شنبه هم به خاطر این که سالگرد وفات حضرت معصومه سلام الله علیها گرفتند و این جاها عزاداری و این‌ها هست نیست، ان شاء الله یکشنبه.

«و هذا علی نحوین، النحو الأول اعمال القاعدة فی ما ورد فیہ نص» و اراده گردیده شده است «بذلک» به اعمال قاعده طرح آن نص. اصلاً نص را بگذاریم کنار به طور کلی، «أو طرح ظهوره» یا ظهورش را طرح کنیم بگوئیم ظهور در وجوب دارد یا ظهور در ارشاد دارد، به جزئیت و شرطیت، این را طرح کنیم. «کما فی مثال الإقامة اذا استظهرنا از روایات» وجوب اقامه را «فتلک القاعدة یحمل ظهورها علی الاستحباب» این مورد اول. «النحو الثانی اعمالها فیما لانص فیہ کما سیأتی فی مثاله فی المورد الثانی و الثالث ان شاء الله» و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

امر ثانی در بحث قاعده لو کان لبان، موارد تطبیق این قاعده و استفاده از این قاعده است. خب اصل این قاعده این بود که اگر بین وجود یک شیء و انتشار آن ملازمه بود قهراً از عدم انتشار می فهمیم که آن شیء وجود ندارد، مقتضای این ملازمه این هست دیگر، اگر وجود شیء و انتشار و ابانه و ظهور آن شیء ملازمه وجود داشت، حالا به چه ملازمه‌ای؟ عقلیه، عرفیه، عادیه که بعد می آید. این جا قهراً اگر این انتشار، این ابانه، این ظهور وجود نداشت این کشف می کند از این که آن شیء وجود ندارد که این امر واضحٌ حالاً تا این جا فعلاً. حالا می خواهیم ببینیم از این قاعده، از این مطلب در علم فقه و علم اصول در کجاها می توانیم استفاده بکنیم. سه مورد جای بهره‌برداری از این قاعده است. یکی در موارد در اثبات یا نفی یک حکم شرعی که این را در جلسه قبل بیان کردیم و تطبیق کردیم. مورد دوم در موضوعات حکم شرعی است. خب بسیاری از اشیاء را شارع مقدس موضوع حکم قرار داده، مثلاً عرفات موضوع وجوب وقوف است یا مقیات موضوع احرام است و هکذا. منا موضوع احکام خاصی است و... حالا در این باب موضوعات و امثال این هم گاهی استفاده می شود از این همین قاعده لو کان لبان، مثلاً گفته می شود اگر

فلان سرزمین این جزو عرفات بود لبان و ظهر، اگر مثلاً فلان نقطه این هم جزو مواقیت بود که حجاج از آن جا می توانستند محرم بشوند برای عمره یا برای حج این لبان و ظهر. در طول تاریخ وجود ائمه علیهم السلام اگر فلان نقطه بین مدینه و مکه معظمه، غیر جحفه مثلاً این جا هم میقات بود، خب لبان و ظهر در این مدت طولانی دویست و اندی سال، معلوم نمی شد؟ چیزی که این قدر مورد احتیاج است، همگانی است، مبتلی به است، این لبان و ظهر. پس از این که تا به حال یعنی این روشن نشده، هیچ کسی خبر ندارد، کسی نمی گوید این جا میقات است یا این جا جزو عرفات است، یا این جا جزو منا هست، این معلوم می شود که این ها منا نیستند، عرفات نیستند، این جا میقات نیست. پس یکی از مواردی که از این قاعده می شود استفاده کرد برای اثبات موضوع حکم شرعی یا نفی موضوع حکم شرعی است.

«الثانی: و قد تجری» این قاعده لو کان لبان، «بلحاظ موضوع الحکم الشرعی» نه خود حکم شرعی، موضوع حکم شرعی. «فیقال مثلاً إنَّ الموضوع الکذابی لو کان میقاتاً لبان و ظهر أو أنه لو کان» آن موضع کذابی «جزءاً من المشاعر من الحج» مثل عرفات، مثل منا، مثل مشعر «لبان و ظهر و حیث لم یبین ذلک فلیس میقاتاً أو لیس من المشاعر و کذا اذا استحل جماعةً کثیرةً فلم یروا الهلال لحکم عدم وجوده اذ لو کان لبان و ظهر» یا عده زیادی آمدند دارند استهلال می کنند که ماه را ببینند، ماه حکم شرعی نیست ولی موضوع حکم شرعی است، رؤیت هلال موضوع حکم شرعی است «صم للرؤية و افطر للرؤية» موضوع للحکم الشرعی، حالا اگر عده کثیری همه آمدند دارند به افق نگاه می کنند و هیچ مانعی هم نیست؛ نه گرد و غبار است، نه ابر است، نه هیچی؛ افق صاف، همه دارند نگاه می کنند و هیچ کسی ندید، خب می گویم حتماً نیست لو بان لظهر، همه چشم های قوی دارند، آدم های مختلف هستند همه دارند نگاه می کنند لو بان لظهر. البته گاهی یک چیزهای استثنایی پیش می آید، مرحوم آیت الله نجفی مرعشی می گویند یک وقتی توی صحن مطهر آن موقعی که قم این قدر شلوغ و ساختمان های بلند نبوده، مثلاً صحن پر بود آمده بودند برای استهلال، هوا ابری بود خب همه مایوس شدند که دیده نمی شود. این ها وقتی رفتند یک کمی ابر حرکت کرد، تا حرکت کرد می گوید من ماه را دیدم، فقط من بودم که ماه را دیدم، چون ابر حرکت کرد یک فرجه ای پیدا شد. حالا گاهی خب تا این جور حرکت ابر پیدا نشده همه دارند نگاه می کنند، فلذا در روایات هم هست که اگر دو تا شاهد عادل آمدند شهادت دادند در جایی که عده فراوانی استهلال کردند آن ها نمی گویند، قول این شاهد ها هم حجت نیست. چون خیلی مستبعد است که همه چشم ها ندیده، این ها خیال کردند، توهم کردند حالا برای خودشان البته

حجت است وقتی یقین دارند، ولی دیگران به قول آنها نمی‌توانند اتکاء کنند. پس لو کان لبان، یکی از جاهای دیگری که کاربرد دارد و می‌شود تطبیق کرد این مورد است که این هم حکم شرعی است.

خب «الثالث: تجری بلحاظ دلیل الحكم الشرعی فیقال فی حجية السيرة العقلانية مثلاً إنَّ الشارع لو ردع عنها لبان و ظهر» مورد سوم که این قاعده کاربرد دارد نه در خود حکم شرعی است که اولی بود، نه در موضوع حکم شرعی است که دومی بود، بلکه در دلیل حکم شرعی است. خب یکی از ادله احکام شرعیه چیست؟ سیره عقلاء است منتها سیره عقلایی که شارع ردع نکرده باشد. سیره عقلاء اگر در مرئی و منظر شارع بود و شارع سکوت کرد، ردع نکرد، منع نکرد، این کاشف از این است که این سیره را قبول دارد و طبق آن جعل حکم فرموده. این را بگویید، خب حالا ما از کجا بفهمیم که شارع ردع کرده یا نکرده، گاهی شرایط جوری است که از این قاعده می‌توانیم آن جا استفاده کنیم، می‌گوییم اگر شارع این سیره مغروسه همگانی را ردع کرده بود این جا چیزی نبود که مخفی بماند. لبان و ظهر. حالا که لم یُبین، این ردع معلوم می‌شود نبوده چون بین ردع و بودن ردع و انتشار و وضوح آن ملازمه است. یک امر همگانی اگر شارع ردع فرموده بود، همه متوجه می‌شدند، دهان به دهان می‌گشت و این می‌گفت عجب این امر واضحی است، این راهی که ما می‌رویم شارع ردع کرده، نمی‌شود. مثلاً اگر شارع در زمان خودش، مردم سیره‌شان این بوده که مثلاً یک مدل خاصی همگان لباس می‌پوشیدند، مثلاً مثل زمان ما، معمول مردم چی می‌پوشند؟ کت و شلوار می‌پوشند، الان این مدل همگانی است. اگر واقعاً در زمان ما یک مرجع نافذ الکلمه‌ای مثل حضرت امام می‌فرمود آقا کت و شلوار پوشیدن حرام است، این آن قدر دهن به دهن می‌گشت، همه می‌گفتند عجب حرام است! باید برویم یک لباس دیگری تهیه کنیم، رسم و روش‌مان را عوض بکنیم، این یک چیزی نبود که مخفی بماند. این لبان و ظهر. فرض وقتی کردیم یک چیزی سیره عقلانی است، همگان به آن روش دارند عمل می‌کنند اگر شارع آمده بود اعلام کرده بود این باطل است، این حرام است، این درست نیست این ملازمه داشت با این که انتشار پیدا کند، ظهور پیدا کند و حیث این که انتشار پیدا نکرده، ظهور پیدا نکرده، هیچ خبری، هیچ روایتی، هیچ امر تاریخی، هیچی نقل نشده که ردع فرمودند این معلوم می‌شود ردعی در کار نبوده. پس این جا هم یکی از جاهایی است که ما می‌توانیم بهره بگیریم از قاعده لو کان لبان.

می‌فرماید که: «الثالث: تجری بلحاظ دلیل الحكم الشرعی فیقال فی حجية السيرة العقلانية مثلاً إنَّ الشارع لو ردع عن (این) سیره عقلانیه لبان (این) ردع شارع و ظهر فعدم ذلك» عدم این ابانه و ظهور «کاشف عن عدم الردع» معلوم

می‌شود ردعی در کار نبوده «کما بین ذلك في مبحث حجية السيرة فراجع» اباحت قبلی که سیره عقلائییه بحث شده آن جا گفته شده که یکی از راه‌هایی که ما بتوانیم بفهمیم، احراز عدم صغرای ردع کنیم همین قاعده لو کان لبان است.

«ثم إنَّ الحكم الذي يراد نفيه أو اثباته بالقاعده قد يكون حكماً أصولياً» خب حالا برگردیم به آن قسم اول، پس تارةً برای اثبات حکم شرعی است، تارةً برای موضوع حکم شرعی است، تارةً برای دلیل حکم شرعی است. حالا آن جایی که برای اثبات حکم شرعی است به دو قسم است یا بیشتر. تارةً برای اثبات حکم شرعی اصولی است. ما احکام شرعی اصولی هم داریم دیگر، حجیت خبر واحد حکم شرعی، شارع می‌فرماید الخبر الواحد حجة. شارع می‌فرماید الاستصحاب حجة. پس بنابراین احکام شرعی تارةً احکام شرعیه اصولیه هستند، یعنی اصول الفقه مقصودمان هست نه اصول دین. اصول فقه. گاهی احکام شرعیه فقهیه هستند. این قاعده لو کان لبان، هم در حوزه احکام شرعیه اصولیه کاربرد دارد، هم در حوزه احکام شرعیه فقهیه و هکذا در احکام شرعیه فقهیه هم احکام تکلیفیه و هم احکام وضعیه. در هر دو کاربرد دارد در فقه.

می‌فرماید: «ثم إنَّ حكم الذي يراد نفيه» حکمی که می‌خواهیم بگوئیم نیست به برکت قاعده لو کان لبان. یا حکمی که می‌خواهیم آن را اثبات کنیم بگوئیم هست به برکت قاعده لو کان لبان که حالا مثال زده می‌شود. «یراد نفيه أو اثباته بالقاعده قد يكون حكماً أصولياً كإثبات حجية الظواهر ببيان أن الشارع لو كان له طريق آخر في بيان احكامه غير الاعتماد على الظواهر لبان و ظهر فعدم ذلك كاشف عن اعتماد على الظواهر» خب می‌خواهیم اثبات کنیم حجیت ظواهر را، خب ظواهر که می‌دانیم قطع آور نیست دیگر، ظاهر است، صریح نیست. ظواهر کلام است، یعنی احتمال خلاف هم داده می‌شود اما ظاهر این است، مثلاً امر ظاهر در وجوب است، نه این که صریح در وجوب باشد، احتمال استحباب هم داده می‌شود. یا امر ظاهر در مولویت است، خب احتمال ارشاد هم یک جاهایی وجود دارد. این‌ها ظواهر هستند و هم‌چنین کلمات دیگر، الان شما به کافی، من لایحضره، تهذیب، وسائل، بحار مراجعه می‌کنید که کلمات ائمه علیهم السلام است، خب این‌ها ظواهر است دیگر، به حسب لغت و فلان و عرف و این‌ها ظاهر کلام معنایش این است. آیا این ظواهر حجت است یا حجت نیست؟ بحث اصولی دیگر. بحث حجیت ظواهر در اصول اثبات می‌شود. برای اثبات حجیت ظواهر این جور استدلال می‌شود؛ می‌گویند خب شارع برای ارتباطش با مردم و انتقال مطالبش به مستمعین و مخاطبینش و مردم چه راهی داشته؟ حتماً باید یک راهی برگزینند، این راه یا همین راه

متعارف است که به ظواهر کلمات بفهماند، یا باید یک راه دیگری وجود داشته باشد. اگر راه دیگری بود، در طول این دویست و اندی سال، شارع به ظواهر انتقال نمی‌دادند مطالب خودش را به اذهان مخاطبینش، یک راه دیگری را اتخاذ کرده بود. این لبان و ظهر نبود؟ خب روشن می‌شود دیگر، این دویست و پنجاه سال، ائمه و شارع چه جور مطالب را به مردم... این یک چیزی نبود که توی تاریخ گم بشود و معلوم نشود، لبان و ظهر. مثلاً اگر از راه اشراق بود که همین طور می‌ایستاد مطالب خودش را به اذهان منتقل می‌کرد می‌فهمیدند، می‌گویند شاید شیخ اشراق می‌گویند که به او گفتند شیخ اشراق هم، می‌گویند بله می‌آمده توی مجلس درس می‌نشسته، شاگردها هم می‌نشستند، نه این حرف می‌زده نه آن‌ها، این مطالب خودش را همین طور منتقل می‌کرده به ذهن، حالا اگر این حرف‌ها راست باشد. حالا ولی اگر شارع هم این کار را می‌کرد، پیامبر عظیم الشان (ص) هیچی نمی‌گفت، همین طور می‌نشستند، مردم هم توی مسجد هی فلان واجب است، فلان چیز حرام است، فلان چیز مستحب است، فلان چیز... همین طور هی منتقل می‌شد به ذهن، یا امام صادق سلام الله علیه می‌آمدند می‌نشستند همین طور منتقل به ذهن زراره و محمد بن مسلم و کذا و کذا... اگر این‌ها بود که این‌ها یک وقایعی است که باقی می‌ماند که عجب یک راه عجیب و غریبی است، می‌ماند. خب پس راه یا این است یا یک راه دیگری است، آن راه دیگر اگر بود لبان و ظهر. پس معلوم می‌شود از همین راه است. چون دو تا گزینه که بیشتر نیست، یا این یا غیر این، پس راه انتقال یا اتکاء به کلام و ظواهر کلام است و یک مواردی هم نصوص و یا راه آخر است. بین نفی و اثبات است، راه سوم وجود ندارد یا این است یا غیر این، غیر این که می‌گوییم دیگه همه چیزها است. غیر این یک چیزی است که لو کان لبان و ظهر. پس آن غیر باطل شد، حالا که آن باطل شد تعین این راه که همین ظواهر باشد. پس از این بیان هم معلوم شد که ما از قاعده لو کان لبان بخواهیم استفاده کنیم گاهی مستقیماً حکم شرعی از توی آن در می‌آوریم، گاهی نه، مستقیماً نه، یک چیزی را ابطال می‌کنیم بعد به واسطه ابطال آن، آن حکم شرعی اثبات می‌شود. این جا همین جور شد، با قاعده لو کان لبان، چه چیزی را ابطال کردیم؟ مستقیماً این که ظواهر حجت است اثبات نشد. با این لو کان لبان آمدیم چی را ابطال کردیم؟ آن شق را و چون امر منحصر در حجیت ظواهر و آن بود، آن که ابطال شد این... یعنی ضدان لا ثالث لهما باشد، متناقضین باشد، ابطال یک طرف نقیض، نقیض آخر را اثبات می‌کند، ضدان لا ثالث لهما باشد ابطال یک ضد، ضد دیگر را اثبات می‌کند. همین مثال که گفتیم هم نفی هم اثبات که گفتیم یراد نفیه او اثباته، توی همین مثال، مثال برای هر دو هست. ما با این قاعده لو کان لبان، غیر ظواهر را نفی‌اش را اثبات کردیم

چون آن‌ها حجت نیست، چون اگر حجت بود لبان و ظهر. با همین قاعده به واسطه چسبی را اثبات کردیم؟ اثبات وجود حجیت برای ظواهر، بنابراین همین مثال، هم مثال نفی شد، هم مثال اثبات شد.

می‌فرمایند که: «ثم إنَّ الحكم الذي يراد نفيه أو اثباته بالقاعدة قد يكون حكماً أصولياً كإثبات حجية الظواهر» به چه بیان اثبات می‌کنیم حجیت ظواهر را به واسطه این قاعده، به بیان این که شارع لو کان له طریق آخر غیر حجیة الظواهر فی بیان احکامش غیر اعتماد بر ظواهر لبان آن طریق آخر و ظهر آن طریق آخر. «فعدم ذلك» پس عدم این ابانه و ظهور، «کاشف عن اعتماد علی الظواهر و حجیة الظواهر».

خب پس...

س:؟؟؟ حجت سیره چیست؟؟؟

ج: الان این جا به سیره ربطی داشت؟

س: نه، آن جا، حجیت سیره را که؟؟؟

ج: نه، گفتیم برمی‌گردیم به اول، سه مورد گفتیم. اول حکم شرعی، دو؛ موضوع حکم شرعی، سه؛ دلیل حکم شرعی. حالا حکم شرعی را داریم تقسیم می‌کنیم، برگشتیم به قسم اول.

س: همین مثال حجیت ظواهر؟؟ دلیل حکم شرعی نباشد.

ج: نه نه، حکم شرعی...

س: دلیل حکم شرعی.

ج: نه نه، هم دلیل شرعی است، هم حکم شرعی*.

س: یعنی حجیت سیره را؟؟؟

ج: نه، حجیت سیره باز حکم شرعی*. این جا هم ظواهر حجت است، شارع جعل حجیت روی ظواهر کرده، بعد که شارع روی ظواهر جعل حجیت کرد ما از طریق ظواهر استدلال می‌کنیم برای احکام شرعی آخر. پس یک چیزی می‌شود هم موضوع حکم شرعی باشد، هم بعد از این که موضوع حکم شرعی شد خودش دلیل بر حکم شرعی

باشد، دلیل بر احکام شرعیه دیگر باشد. الان ظواهر را تا شارع نگوید حجت است به درد می خورد؟ ظواهر که علم آور نیست، حجیت آن ذاتی نیست، باید شارع بگوید حجت است. حجت حکم اصولی. شارع وقتی این حکم اصولی را آورد روی ظواهر حالا ما از این ظواهر بعداً می توانیم استدلال کنیم برای احکام آخر، نه این که برای خجیت خود ظواهر، برای احکام آخر. مثلاً می گوئیم خبر زراره دلالت می کند ظاهر خبر زراره بر وجوب فلان امر، این فقهاء در فقه روایت ذکر می کنند می گویند ظاهر این روایت این است، پس بنابراین دلالت بر وجوب فلان امر می کند، خب بکند، به چه درد ما می خورد، می گوید توی اصول اثبات کردیم که این ظاهر چیست؟ حجت است. پس بنابراین خبر زراره، هم از یک نظر که نگاه به آن بکنیم موضوع لحکم شرعی، که حکم شرعی آن چیست؟ حجیت است. بعد از آن طرف که نگاه به آن می کنیم؛ دلیل بر احکام دیگر شرعیه، وجوب فلان چیز، حرمت فلان چیز، حکم وضعی، حکم تکلیفی و هکذا. حالا این جا همین طور، این جا حجیت ظواهر که خود ظواهر بعد از این که حجت شدند می شوند دلیل بر احکام شرعیه، حالا حجیت آن می شود حکم شرعی اصولی. ما به قاعده لو کان لبان، این حکم شرعی اصولی را داریم اثبات می کنیم.

س: حجیت ظواهر مگر وظیفه مکلف است؟

ج: بله؟

س: مگر وظیفه مکلف است که حجیت ظواهر بشود حکم شرعی؟

ج: بله وظیفه مکلف است دیگر، مکلفی که البته فقیه است، یا نه فقیه هم نباشد بالاخره این زراره که می رود خدمت امام صادق، امام صادق می فرمایند که «اسجد سجدتی السهو اذا تکلمت بکلام آدمی» خب ظاهر کلام حضرت این است که وجوب است. این وجوبی که او می فهمد حجت است یا حجیت نیست؟ قطع که پیدا نکرده به فرمایش امام صادق، شاید حضرت استجاباً بخواهد بفرماید اسجد، چرا حمل بر لزوم می کند؟ ظهور است دیگر، این ظهور را باید خود شارع گفته باشد حجت است که این ظهور کلام من حجت است، برای تو شنونده، تو فقیه و هکذا.

س: باید تفکیک بین مورد اول و مورد سوم به این نحو بشود که مورد سوم به لحاظ دلیل حکم شرعی، دلیل هایی که خودشان حکم شرعی نیستند منظور است؟

ج: نه، خودشان حکم شرعی هم باشند اشکالی ندارد. دور لازم نمی آید، حکم شرعی برای دلیل هستند برای حکم های شرعی دیگر، نه این حکم شرعی که حالا روی خودشان دارد می آید.

س: الظهور حجة که دلیل نیست، آن روایت دلیل است.

ج: ظهور آن روایت دلیل است، بابا ظهور کلام...

س: الظهور حجة؟؟؟

ج: بله؟

س: الظهور حجة...

ج: اگر شارع نفرماید که الظهور حجة، می توانید به این ظهور استناد کنید بگویند حرف شارع این است؟ اگر شارع نفرماید الظهور حجة می توانید به ظهور استناد کنید بگویند حرف شارع این است؟ نمی توانید، پس بنابراین الظهور حجة حکم شرعی که می آید روی ظواهر و ما آن وقت وقتی آمد روی ظواهر می توانیم...

س: خود ظاهر می شود دلیل.

ج: آن وقت ظاهر می شود دلیل بر آن احکام یا بر مراد شارع.

خب، «فعدم ذلك كاشف عن اعتماد على الظهور و قد يكون» این و قد يكون، عدل آن قد يكون بالا است. «قد يكون حكماً اصولياً» عدل آن «و قد يكون حكماً فقهيّاً» گاهی حکم، حکم اصولی است که ما داریم از قاعده لو کان لبان استفاده می کنیم و گاهی حکم فقهی است. حالا «و الحكم الفقهي» خودش ايضاً «إما وضعي و إما تكليفي». إما وضعي نحو نجاسة الدم المتخلف في الذبيحة» وقتی ذبیحه ای را ذبح می کنند، گوسفندی را ذبح کردند، وقتی خونس به طور متعارف خارج شد، دیگر خون هایی که توی رگ و پی های این گوسفند باقی می ماند می گوئیم این ها پاک است. فلذا وقتی که گوشت را درست می کنند و افراد میل می کنند، نه نجس است، نه اکل حرام است. این را از کجا فهمیدیم؟ کدام روایت داریم که آن دم متخلف پاک است؟ با این که ادله گفته مثلاً الدم نجس یا حرام است اکل دم. این را از کجا فهمیدیم این پاک است و حرام نیست؟ از این که لو کان لبان، بابا همه متورعین، همه مسلمان ها، همه شیعه ها، خود ائمه، همه گوشت مگر نمی خورند؟ اگر این جوری بود باید تمام این خون ها را از گوشت جدا کرد که

دیگر یک ذرة المثقالی هم خون توی این نمانده باشد، این لبان و ظهر، یک کاری است صعب، بسیار مشکل، یک چیزی نباید مخفی بماند. پس از همین می فهمیم که اگر نجاست این دم، یا حرمت خوردن این دم کان حکماً شرعياً لبان و ظهر، و چون چنین چیزی لم یظهر و لم ینتشر، معلوم می شود این حرمت نیست، معلوم می شود این نجاست نیست. این هم می تواند مثال باشد هم برای حکم وضعی که نجاست باشد، هم برای حکم تکلیفی که حرمت باشد.

س:؟؟

ج: بابا گفتیم برمی گردیم به اولی، حالا تارة آن اولی چیست؟ گاهی حکم اصولی است، گاهی حکم فقهی است. حکمی که فقهی شد تارة چیست؟ وضعی است، تارة تکلیفی است.

حالا برای وضعی آن «إما وضعی» نحو نجاسة الدم المتخلف فی الذبیحة فیقال بأنه لو کان» این دم متخلف «نجساً لبان و ذاع» ذایع می شد یعنی منتشر می شد. «و حیث لم یکن كذلك فلیس نجاساً» این استدلال را قبول دارید؟ پس یکی از جاهای کاربردی آن همین است.

س: ممکن است بگوئیم که خون غیرظاهر نجاست ندارد، حرمت اکل دارد.

ج: نه، حالا از شما سؤال می کنم که آیا نجس هست یا نجس نیست؟ به چه دلیل می گوئید نجس نیست؟ به همین دلیل لو کان لبان. نه به خاطر برائت، دلیل داریم، می گوئیم اگر این نجس بود باید چه کار بکنیم؟ اگر نجس بود حرام بود خوردن آن، بعد هم باید این گوش را تکه تکه بکنی، ریز ریز بکنی، همه را بروی بشوری، آب بکشی، خون ها را از آن جدا بکنی تا بتوانی بخوری. پس اگر نجس بود لبان، یعنی سؤال فقهی؟ آیا دم متخلف پاک است یا نجس است؟

س: مراد من این بود که شاید مثال بهتر این که دم غیر ظاهر پاک است یا نه؟

ج: نه، متخلف یعنی همین، دم متخلف یعنی دمی که بعد از سر بردن توی اعضاء و جوارح مانده.

س: حاج آقا حالا این قبل از سر بردن هم پاک است.

ج: آره پاک است، حالا خوردن آن دو تا بحث است؛ یکی حالا پاک بودن آن است. این خون متخلف پاک است یعنی به لباس شما بخورد، به جایی بخورد نجس نیست. حالا می شود خورد یا نه؟ بحث آخر.

«و إما تکلیفی الزامی» و یا این که آن حکم فقهی وضعی نیست بلکه تکلیفی الزامی است یعنی وجوبی است یا تحریمی است، «مثل وجوب التغسل و التکفین لمن اطلق علیه الشهد فی الأخبار» خب می دانید موارد عدیده‌ای داریم که در اخبار... «من قُتل دون ماله فهو شهید» آن دزد وارد شده می‌خواهد اموال او را بدزد، این دفاع می‌کند کشته می‌شود، فهو شهید. سؤال؛ غسل و کفن دارد یا ندارد؟ چون شهید لایغسل و لایکفن بل یدفن به همان لباسی که بر او بوده. خب این روایت که دارد می‌گوید فهو شهید، آن روایت هم که فرموده «الشهد لایکفن و لایغسل» می‌توانید شما فتوا بدهید، فقیه می‌تواند فتوا بدهد که «من قُتل دوم ماله» هم آره دیگر، همین جور نه او را غسل بدهید، نه کفن کنید؟ «من مات فی بستره علی حب آل محمد (ص) مات شهیداً» ان شاء الله همه ما اگر شهادت معروفه نصیب‌شان شد که فبها و نعم، نشد هم پس شهید هستیم، بالاخره علی حب آل محمد هستیم ان شاء الله. صلوات الله علیهم اجمعین. خب آیا می‌توانیم بگوییم، پس همه شیعیان اثنی عشری که علی حب آن بزرگواران هستند لا یغسلون و لایکفنون دیگر؟ می‌توانیم این طوری بگوییم؟ فقیه از کجا می‌فهمد آن حکم این جا نیست؟ می‌گوید بابا مگر مردن و این‌ها تک و توک بوده، همه این آدم‌هایی که دون مال‌شان مردند، همه آن‌هایی که حب آل محمد (ص) داشتند، اگر این‌ها باید غسل داده نمی‌شدند، کفن نمی‌شدند، لبان و ظهر، پس به همین می‌فهمیم به حضرت عباس این جوری نیست که این‌ها غسل و کفن نداشته باشند، لبان و ظهر.

پس «إما تکلیفی» مثل وجوب التغسل و التکفین لمن اطلق علیه الشهد فی الأخبار» به کسانی که در اخبار اطلاق شهید بر آن‌ها شده. شما نمی‌توانید بیابید این جا بگوید خب اطلاق شهید شده پس این حکومت دارد بر آن دلیلی که می‌گوید کسی که شهید است لا یغسل و لایکفن. نه این جا معلوم است که می‌خواهد بگوید ثوابش را دارد، نه این احکامش را دارد. به قرینه این که لو کان؛ اگر احکامش را داشت لو کان لبان و ظهر.

خب پس این حالا «إما تکلیفی الزامی أو غیر الزامی» یا نه، حکم تکلیفی غیر الزامی است؛ استحبابی است، کراهتی است. «نحو استحباب تجدید غسل الجنابة حیث یقال» خب تجدید وضو مستحب است، نور علی نور. من یادم هست در نوجوانی که می‌رفتیم مجالس علما یکی از بزرگان علماء آن وقت یادم هست که در شب ماه رمضان هم بود، می‌گفت بعضی افراد هستند که وقتی وضوی تجدیدی می‌گیرند آن نور حاصل شده و ساطع شده را می‌بینند. این‌ها چشم به تعبیری برزخی‌شان باز شده ماورای آن چیز که ماها، بنده نمی‌توانم ببینم در اثر توکل در مادیت آن‌ها این پرده‌ها یک خرده کنار رفته می‌بینند، آن نوری که روایات دارد می‌گوید ایجاد می‌شود، آن نور را می‌بینند. حالا

سؤال؛ وضو علی الوضو مستحب است، آیا غسل جنابت بر غسل جنابت مستحب است یا نه؟ غسل جنابت کرده حالا دوباره هم می‌رود غسل جنابت بکند، مثل وضو دارد دوباره می‌رود وضو می‌گیرد. اگر از فقیه سؤال بکنند آقا غسل الجنابة علی غسل الجنابة مشروع، جایز، مستحب؟ چه می‌گوید؟ می‌گوید لا. لماذا؟ می‌گوید لو كان لبان. این اگر یک چیزی بود که توی غسل جنابت بود، این همه آدم‌های متورع، مهمتم به انجام مستحبات که در طول ازمنه ائمه علیهم السلام بود اگر این که کار خوبی بود، مستحبی بود در دین، این لبان و ظهر.

س:؟؟

ج: نه، افراد می‌دانستند. نه این که ما بینیم، لبان، یعنی این علمش. بارها گفتم بان یعنی معلوم می‌شد برای آن‌ها که بله... علم آن، نه دیدن آن، این اشتباه نشود که می‌گوییم اشتهر یعنی اشتهر علمه، اطلاع، این که افراد آن را بدانند.

س: شاید اهل بیت فهمیدند به دست ما نرسیده.

ج: الله اکبر. یک جاهایی است که می‌گفتند چون همه به آن مبتلی به هستند ملازمه دارد، اگر شما می‌گویید که بله، اگر یک حکمی است، یک جوری است ملازمه ندارد چون مبتلی به عامه نیست، خیلی افراد به آن کار ندارند، این ملازمه باید وجود داشته باشد، این را از یاد نبرید، من دیشب یک رساله‌ای کسی به من داد راجع به همین قاعده نوشته بود، حالا یک آقای. دیدم مثل این که توجه ندارد به قاعده، به لب قاعده. بابا قاعده مال کجاست؟ آن جایی که این ملازمه وجود داشته باشد. این ملازمه باید چی باشد؟ باید خصوصیات که شرایطش را بعداً خواهیم گفت. باید داشته باشد که بین وجودش و اشتهار آن، اشتهار هم به معنای علم پیدا کردن، باید ملازمه باشد. حالا شما اگر در یک مثالی مناقشه دارید خیلی خب آن جا بگویید این قاعده تطبیق نمی‌شود.

س:....

ج: حالا می‌گوییم، یک ذره اجازه بدهید این جا...

می‌فرماید «نحو استحباب تجدید غسل الجنابة حیث یقال إنه لو كان مستحباً لبان و ظهر» البته عند چه کسانی؟ لبان و ظهر عند چه کسانی؟ مهمتم بالاستحباب و عمل به کارهای مستحب، این‌ها. و حال این که می‌بینیم هیچ متورعی، مهمتم به کار مستحبی توی ذهنش چنین چیزی نیست.

«لبان و ظهر ذلک، و لم یخف ذلک علی الاصحاب» بر اصحاب که دنبال امور مستحبی و این‌ها هم هستند مخفی نمی‌ماند. «مع آنه لم یرد دلیل علی استحبابه» با این که اصلاً دلیلی بر استحباب تجدید غسل جنابت ما نداریم. «و لم یفت به الاصحاب» و افتاء و فتوا نداده به این استحباب اصحاب در کلمات‌شان.

خب از این انسان جزم پیدا می‌کند که چنین چیزی نیست. حالا کسی ممکن است این جا بگوید نه آقا این امر مستحب بوده، همه که دنبال آن نبودند، شاید یک عده متوجه شدند آن‌ها هم فوت شدند توی کتاب‌هایشان نوشتند. جای این جور حرفی این جا هست، دیگه نفوس این جا در مثل این مثال‌ها فرق می‌کند که ملازمه را قبول بکند یا برای او یک تشکیلاتی باشد، قهراً اگر تشکیک کرد ملازمه ندارد.

صحبت سر این است که قاعده لو کان لبان، یک ارض عریضی دارد، در احکام چه اصولی چه فقهی. فقهی آن چه وضعی چه تکلیفی. تکلیفی، چه الزامی چه غیر الزامی، جاهایی در فقه کاربرد دارد.

س: حاج آقا این ملازمات شخصی باید باشد یا نوعی باید این ملازمه را داشته باشد؟

ج: نه، این جا جای نوعی و شخصی نیست، یعنی باید برای مردم لبان برای....

س: توی ملازمه، اصل ملازمه این جا بین این عمل با این....

ج: بحث آن را خواهیم گفت. چون می‌آید، توی همین... بعد می‌آید، هم اشتها یعنی چی بعد می‌آید، هم در بحث این‌ها می‌آید.

«و الوجه فی جریان القاعدة فی الحکم الوضعی و التکلیفی غیر الزامی ان الحکم الوضعی ایضاً مورد للاهتمام ولو باعتبار ما یترتب علیه من الآثار التکلیفیة» خب این مواردی که گفتیم که قاعده لو کان لبان در آن‌ها هم قابل استفاده است، در دو جا ممکن است یک این قلتی وارد بشود؛ یکی این که شما گفتید در احکام وضعیه هم می‌آید. کسی می‌گوید آقا احکام وضعیه بما این که احکام وضعیه است خیلی مورد توجه نیست، احکام احکام وضعیه مهم است، این که این نجس است یا پاک است خودش مهم نیست، این که باید با آن نماز نخوانی، با آن طواف نکنی، این که اگر آشامیدنی هست نیاشامی، اگر خوردنی هست نخوری، چون اکل به..... این‌ها مهم است، اما حالا این نجس است یا نجس نیست؟ این چه اثری دارد؟ لولا این احکام چه اثری دارد؟ ایشان می‌گویند درست است اما به لحاظ احکامش مهم می‌شود دیگر. چون شارع آمده یک هنری به کار برده که این هنر در بین ابناء عرف هم هست. هر